

جایگاه افکار عمومی در روان‌شناسی اجتماعی

یکی از مباحث مهم و مطرح در روان‌شناسی اجتماعی (social psychology) بحث پیرامون پدیده افکار عمومی (public opinion) است. این پدیده در عصر حاضر مورد توجه بسیاری از سیاستمداران و دانشمندان علوم سیاسی قرار گرفته و از گفتگوها و محاوره‌های اجتماعی گرفته تا مباحث تخصصی سیاسی و اجتماعی به کار می‌رود.



جام جم آنلاین: یکی از مباحث مهم و مطرح در روان‌شناسی اجتماعی (social psychology) بحث پیرامون پدیده افکار عمومی (public opinion) است. این پدیده در عصر حاضر مورد توجه بسیاری از سیاستمداران و دانشمندان علوم سیاسی قرار گرفته و از گفتگوها و محاوره‌های اجتماعی گرفته تا مباحث تخصصی سیاسی و اجتماعی به کار می‌رود. مقصود از افکار عمومی، دیدگاه عمومی افراد یک جامعه یا یک گروه پیرامون مسائل مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... است. در این مقاله به بسط این پدیده خواهیم پرداخت.

افکار عمومی

در فرهنگنامه‌های لغات تعاریف متعددی از واژه افکار عمومی ارائه شده است که برخی از این تعاریف از سایر تعاریف متفاوت هستند. تفاوت در زاویه‌های نگرش نسبت به این مفهوم را می‌توان علت اصلی تعدد و تفاوت این تعاریف تلقی کرد. بدون شك افکار عمومی فرآیند پیچیده‌ای است که در آن افراد یک گروه یا یک جامعه نسبت به مسائل اساسی و عمومی زندگی به درک معینی می‌رسند. در واقع در این فرآیند میان نظرات فردی و جریان‌های فکری جامعه ارتباط برقرار می‌شود. با توجه به مطالب فوق می‌توان افکار عمومی را چنین تعریف کرد:

171#& افکار عمومی به آن جریان فکری گفته می‌شود که مسلط بر جو فکری جامعه شده و آن را می‌سازد. (نقل از فتحی، 1385، ص 119) در نگاه سیاستمداران افکار عمومی دارای تعریفی دقیق و خاص است که نیازمند تامل عمیق است. افکار عمومی در نگاه سیاستمداران به قدرت و نیروی گمنامی اطلاق می‌شود که اکثریت یا اقلیت آگاه جامعه نسبت به سیاست‌های حاکم و جاری اتخاذ می‌کنند. آنچه در این تعریف حائز اهمیت است توجه به این مساله است که افکار عمومی صرفاً مترادف با نظرات اکثریت یا اقلیت آگاه نیست بلکه چیزی فراتر از وجود عقاید خاص در جامعه است و این نکته را می‌توان از مفهوم قدرت و نیروی گمنام برداشت کرد.

پیشینه تاریخی

افکار عمومی پدیده‌ای نوظهور در عصر حاضر نیست و بسیاری از فلاسفه و نویسندگان در کتب خویش تصریحاً یا تلویحاً به اهمیت آن اشاره کرده‌اند. اگر درصد بررسی ریشه‌های این پدیده به لحاظ تاریخی باشیم باید به دوران یونان باستان و متفکرانی چون افلاطون و ارسطو اشاره کنیم. تاکید افلاطون بر عنصر گفتگو و مباحثه در کنار تاکید ارسطو بر نقش توده در بقای حاکمیت، نمونه‌هایی از توجه به پدیده افکار عمومی در یونان باستان است. انسجام و تثبیت این پدیده را می‌توان در شکل‌گیری گروهی تحت عنوان نافلان حرفه‌ای اخبار مشاهده کرد که در واقع نماینده صدای مردم بودند.

در دوران قرون وسطی تقابل میان کلیسا و حاکمیت منجر به اصلاحاتی شد که نمونه بارز آن را در عبارت «# صدای مردم صدای خداست» می‌توان مشاهده کرد. بتدریج و بویژه پس از دوران قرون وسطی اهمیت افکار عمومی بیش‌ازپیش نمایان شد تا جایی که برخی آن را پشتوانه پارلمان و حکومت و اساس حاکمیت تلقی کردند. با ظهور انقلاب فرانسه و نهادینه شدن مشارکت مردم، اهمیت مفهوم افکار عمومی بیشتر مشخص شد. در واقع توجه به افکار عمومی نمایانگر کاسته شدن فاصله میان مردم و حکومت و در واقع کنترل قدرت حاکمان بود. اما در قرون اخیر آنچه اهمیت افکار عمومی را دوچندان کرده است پیشرفت تکنولوژی و وسایل ارتباط جمعی است. به همین دلیل از اواسط قرن بیستم در مباحث علم سیاست، افکار عمومی به عنوان یک نیروی سیاسی جدید معرفی می‌شود. در مطالعات انجام شده پیرامون شکل‌گیری افکار عمومی عوامل متعددی مطرح می‌شود که از آن جمله می‌توان به ظهور جنگ سرد، توسعه سیاسی و اجتماعی، پیشرفت تکنولوژی، پیدایش و گسترش ایدئولوژی‌های مختلف در کنار شکل‌گیری نهضت‌های آزادیبخش اشاره کرد. در این میان رسانه‌های جمعی (mass media) در شکل‌گیری افکار عمومی نقش بسزایی دارند؛ به‌گونه‌ای که

امروزه بخش اعظمی از گردش اطلاعات توسط رسانه‌های جمعی انجام می‌گیرد.

انسان ارتباطی

یکی از مهم‌ترین پدیده‌ها در دو سه قرن اخیر، وقوع انقلاب‌های متعدد در زمینه‌های مختلف است. ماهیت هرکدام از انقلاب‌های رخ داده در دو سه قرن اخیر موجب شده است که ماهیت انسان به‌گونه‌ای خاص تعریف شود. برای نمونه انقلاب‌های قرون 17 و 18 از انسان صنعتی سخن به میان آورده؛ در حالی که انقلاب‌های قرن 19 و اوایل 20 به پیدایش انسان سیاسی منجر شد؛ اما در نیمه دوم قرن بیستم و همزمان با انقلاب عصر ارتباطات شاهد ظهور انسان ارتباطی هستیم. همزمان با ظهور انسان ارتباطی دایره افکار عمومی از قلمروی نژادی و منطقه‌ای فراتر رفته و امروزه سخن از افکار عمومی جهانی به میان می‌آید. تبدیل افکار عمومی نژادی یا منطقه‌ای به افکار عمومی جهانی از آن جهت اهمیت دارد که امروزه برخلاف گذشته، سیاست خارجی کشورها به اندازه سیاست داخلی برای افکار عمومی حائز اهمیت است.

از سوی دیگر باید به این نکته اشاره کرد که اگر تا دیروز افکار عمومی تنها نقش هدایت‌کننده داشتند، امروزه افکار عمومی به واسطه پدید آمدن امپریالیسم خبری، جنبه هدایت‌شونده به خود گرفته‌اند.

نقش رسانه‌ها

نقش رسانه‌ها از آن جهت حائز اهمیت است که تابع قاعده حضور در همه جا هستند و به واسطه همین قاعده و به گردش درآوردن اطلاعات، تغییرات شگرفی در معادلات بین‌المللی و ملی به وجود می‌آورند. سخن گفتن از دیپلماسی رسانه‌ای در عصر حاضر که در واقع نقش اصلی را در شکل‌دهی و جهت‌گیری افکار عمومی ایفا می‌کند، تنها بخشی از اهمیت کارکرد رسانه را در عصر حاضر نشان می‌دهد. رسانه‌های خبری تلاش می‌کنند اراده و افکار مردمان جوامع مختلف را تسخیر و به آنها سمت و سو دهند و به همین دلیل امروزه از جنگ رسانه‌ای در علوم ارتباطات و سیاست سخن به میان می‌آید. در بسیاری از مواقع، جنگ رسانه‌ای که گاه از آن به جنگ روانی نیز تعبیر می‌شود، هزینه‌هایی به مراتب فراتر از جنگ‌های نظامی بر کشورها تحمیل می‌کند.

نتیجه‌گیری

بدون شك افکار عمومی یا از طریق هدایت کردن سیاستمداران و جهت دادن آنها یا از طریق نظارت بر اعمال آنها، تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر محیط اجتماعی و سیاسی دارد. نمود عینی افکار عمومی را می‌توان در نتایج انتخابات، نظرسنجی‌ها، رفتار دوم‌ها و... مشاهده کرد. آنچه امروزه قابل تامل است، نقش افکار عمومی به عنوان يك عامل کلیدی در تدوین سیاست‌های داخلی و خارجی کشورهاست. با وجود مطالعات و تحقیقات متعدد پیرامون افکار عمومی این مقوله همچنان در قالب يك عامل مبهم ولی نیرومند در روند سیاسی مطرح است و این بدان علت است که «مردم لزوما براساس آنچه که درست است، عمل نمی‌کنند؛ بلکه براساس آنچه که عقیده دارند درست است، عمل می‌کنند.»

محمد مهدی میرلو

جام جم